

واقعۀ غدیر خُم و عوامل تغییر مسیر اصلی آن با تکیه بر

آیات و روایات

محمدحسین بیات*

دانشیار دانشگاه علامه طباطبائی، تهران

محمدابراهیم نوری همدانی**

کارشناسی ارشد دانشگاه علامه طباطبائی، تهران

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۰۲/۰۵؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۰۲/۲۱)

چکیده

حرکت و پویایی هر جامعه پیوسته متأثر از مردمان آن جامعه می‌باشد. جامعه اسلامی نیز از این قاعده مستثنی نیست. مسلمانان در طلیعۀ اسلام از دو گروه تشکیل شدند: گروهی برای رشد و کمال، راه مسلمانی را در پیش گرفتند و گروهی دیگر، برای اهداف و اغراضی غیر از آن به اسلام پیوستند. با توجه به تاریخ صدر اسلام درمی‌یابیم که یک دگرگونی عظیم در مسیر و جهت آن واقع گردیده که باعث بروز اختلاف و چنددستگی در امت اسلامی شد، لذا در این جستار، برای پیدا کردن راه صواب از خطا، اهداف ایشان بررسی شده است. در این راه، حقایق روشنی به دست آمد؛ حقایقی که دانستن آن برای هر مسلمان لازم و ضروری است. اینکه چگونه افراد ظاهراً مسلمان با چه آمال و آرزوهایی اهداف خطرناکی را برای خود رقم زدند و برای نیل به آنها چگونه مسیر اسلام را دچار انحراف و امت اسلامی را دچار اختلاف و انشقاق کردند. تحقیق پیش رو، به وضوح حال و عملکرد این افراد را شرح و تبیین می‌نماید.

واژگان کلیدی: غدیر خُم، سقیفۀ بنی‌ساعده، صحیفۀ ملعونه، توطئه، منافقان.

* E-mail: dr_bayat@ymail.com

** E-mail: menourih@yahoo.com (نویسندهٔ مسئول)

مقدمه

در تاریخ اسلام هیچ واقعه‌ای بیشتر از مسئله‌ی جانشینی پیامبر اسلام^(ص) موجب اختلاف و انشقاق امت اسلام نشده است. حقّ جانشینی پیامبر اسلام و به دست گرفتن زمام امت پس از رحلت آن حضرت، یکی از مسائل مهمّ جامعه اسلامی شد که تا به امروز سبب جدایی امت اسلامی با عنوان‌های شیعه و سنی شده است. از نظر اهل سنت، ابوبکر، خلیفه اول، تنها خلیفه بر حقّ است؛ زیرا او افضل مردمان پس از پیامبر^(ص) بود. دلایل ایشان برای افضلیت ابوبکر نسبت به دیگران، همراهی او با پیامبر^(ص) در غار و سنّ بالای او بود، اما دلیلی مبنی بر اینکه پیامبر^(ص) او را به جانشینی خود برگزیده، در اختیار ندارند.

از نظر شیعیان، حضرت علی^(ع) پسرعمو و داماد پیامبر، علاوه بر سوابق شایسته‌اش در اسلام، به وسیله پیامبر^(ع) و به دستور خداوند، به جانشینی حضرت محمد^(ص) برگزیده شد، اما این دستور در سقیفه نادیده گرفته شد و حضرت علی^(ع) از حقّی که خداوند برای او تعیین فرموده بود، محروم گردید. فاصله زمانی این دگرگونی بین دو واقعه بسیار مهم در اسلام، از روز واقعه غدیر خم، هجدهم ذی‌الحجه سال دهم هجرت، تا روز رحلت پیامبر گرامی اسلام^(ص)، بیست و هشتم صفر سال یازدهم هجری، یعنی حدود ۷۰ روز است.

اتفاق بسیار مهمی در صدر اسلام رخ داد که مسیر جانشینی پیامبر^(ص) از سمت و سوی واقعی خود منحرف گردید و در محلی به نام سقیفه بنی‌ساعده، شخصی به خلافت رسول خدا تعیین شد که هیچ دستوری از جانب خدا و رسول خدا در این باب وجود نداشت، نه بلکه تنها شعار آنان «حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ» بود. او خود نیز بر این نکته اذعان داشت که بهتر از دیگران نیست (ر.ک؛ عسکری، ۱۳۸۸: ۷۰) و درباره خلافت خود گفت: «إِنَّ بَيْعَتِي كَأَنْتَ فَلَئِنَّ وَقَى اللَّهُ شَرَّهَا» (ابن ابی‌الحدید، ۱۴۰۴ق، ج ۲: ۵۰). حتی خلیفه دوم در آخرین سال عمر خود به سال ۲۳ هجری، در مسجد پیامبر^(ص) بر بالای منبر رفت و گفت: «بیعت با ابوبکر لغزش و اشتباهی بود که انجام گرفت و گذشت. آری، چنین بود، ولی خداوند مردم را از شرّ آن لغزش حفظ فرمود» (بخاری، ۱۴۰۱ق، ج ۸: ۲۵).

معاویه که به اعتقاد اهل سنت، یکی از صحابی بزرگ پیامبر^(ص) و کاتب و امین وحی الهی شمرده می‌شود، در نامه‌ای به محمد بن ابی‌بکر چنین اظهار می‌دارد: «ما و پدرت، ابوبکر، فضل و برتری فرزند ابوطالب را می‌دانستیم و حقّ او را بر خود لازم می‌شمردیم. چون خداوند روح پیامبرش را به سوی خود برد، پدر تو و فاروق او اولین کسانی بودند که حقّ علی را غصب کردند و با وی مخالفت نمودند. این دو، دست اتفاق به یکدیگر دادند، سپس علی را به بیعت با خود فراخواندند» (ابن ابی‌الحدید، ۴۰۴ق، ج ۱: ۲۸۴).

در این نوشتار، نخست غدیر خُم و سقیفه بنی‌ساعده به اجمال معرفی می‌شود، سپس موضوع توطئه در امر خلافت مورد بررسی قرار می‌گیرد. آنگاه به مراحل توطئه و علل و عوامل آن پرداخته خواهد شد.

۱- واقعه غدیر خُم

غدیر خُم در ابتدا نام یک مکان بوده است، اما به دلیل اهمیت واقعه‌ای که در آن رخ داد، اکنون نام یک روز مهمّ و جاویدان را در تاریخ اسلام، مصادف با هجدهم ذی‌الحجه الحرام، به دلیل نصب امیرالمؤمنین علی^(ع) به مقام ولایت و امامت در اذهان تداعی می‌کند. لازم به ذکر است که این روز از همان آغاز در بین مسلمانان به روز عید غدیر معروف بوده است (ر.ک؛ ابن‌خلکان، بی‌تا، ج ۱: ۶۰).

واقعه غدیر خُم به قدری شهرت دارد که مجالی برای انکار باقی نمی‌گذارد. در عرب و عجم، هر کس قلم به دست گرفته است و لفظ غدیر خُم را مورد بحث قرار داده، این واقعه را نوشته است و بر آن تأیید کرده است. این واقعه در کتاب‌های بحارالأنوار علامه مجلسی، إحقاق الحق و إزهاق الباطل قاضی نورالله شوشتری، عبقات‌الأنوار میر حامد حسین، الغدیر علامه امینی و ... با ذکر احادیث و با اسانید معتبر از اهل سنت و شیعه به تفصیل معرفی شده است که اگر بخواهیم به ذکر تمام آنها بپردازیم، خود یک کتاب قطور می‌گردد، لذا به چند مورد زیر اکتفا می‌شود.

۱- محمد بن جریر الطبری در کتاب *الولایة فی طریق حدیث الغدیر* علاوه بر نقل حدیث، روایان آن را بیش از هفتاد طریق تا پیامبر^(ص) نقل کرده است و در یکی از آنها می گوید: «رَوَى عَنْ زَيْدِ أَرْقَمٍ قَالَ: لَمَّا نَزَلَ النَّبِيُّ^(ص) بِغَدِيرِ خُمٍ فِي رُجُوعِهِ مِنْ حَجَّةِ الْوَدَاعِ، وَ كَانَ فِي وَقْتِ الضُّحَى حَرًّا شَدِيدًا، أَمَرَ بِالذُّوْحَاتِ فُقِّمَتْ، وَ نَادَى الصَّلَاةَ جَامِعَةً، فَاجْتَمَعْنَا فَخُطِبَ خُطْبَةً بِاللُّغَةِ، ثُمَّ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَوْحَى إِلَيَّ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَ اللَّهُ يَعْلَمُكَ مِنَ النَّاسِ...: از زید بن ارقم روایت شده است که گفت: آن زمان که پیامبر^(ص) در راه بازگشتش از حجّه الوادع به غدیر خم رسید، نیمروز با آنکه هوا بسیار گرم و سوزان بود، امر فرمود که در زیر نخل‌های کهنسال منزل کنیم، مؤذن ندای نماز جماعت سر داد. پس ما پیرامون او جمع شدیم و او برای ما خطبه‌ای رسا خواند. سپس فرمود: خداوند متعال بر من وحی فرموده است: «آنچه که به سوی تو فرستادیم، به مردم ابلاغ کن که اگر چنین نکنی رسالت خود را انجام نداده‌ای و خدا تو را از گزند مردم حفظ می‌نماید...» (امینی، ۱۴۱۶ق، ج ۱: ۴۲۴).

۲- محمد غزالی در مقاله چهارم از کتاب *سر العالمین* گوید: «وَلَكِنَّ أَسْفَرَتِ الْحَجَّةَ وَجْهَهَا وَ أَجْمَعَ الْجَمَاهِيرُ عَلَى مَتَنِ الْحَدِيثِ مِنْ خُطْبَةٍ فِي يَوْمِ غَدِيرِ خُمٍ بِاتِّفَاقِ الْجَمِيعِ وَ هُوَ يَقُولُ مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ، فَقَالَ عُمَرُ: بَخَّ بَخَّ لَكَ يَا أَبَا الْحَسَنِ...: یا ان پیامبر اکرم در بازگشت از سفر حج، همراهان جناب همگی جمع شدند و به حدیث خطبه روز غدیر خم گوش جان سپردند، در حالی که او می‌فرمود: هر کس من مولای او هستم، پس این علی مولای اوست. در این حال، عمر گفت: بَخَّ بَخَّ (تبریکا! تبریکا!) ای ابوالحسن...» (غزالی، ۱۳۸۵ق: ۲۱).

۳- علامه مجلسی در جلد ۳۷ از *بحار الأنوار* با ذکر مقدمه‌ای از امام محمد باقر^(ع) بیان می‌کند که آن حضرت می‌فرماید: «چون سال دهم هجرت رسید، جبرئیل^(ع) نازل شد و گفت: یا رسول‌الله! خدایت سلام می‌رساند و می‌فرماید: هیچ پیغمبری را پیش از اکمال دین و تعیین حجّت، قبض روح نکرده‌ایم و برای تو فریضه دیگری باقی مانده است که باید ابلاغ کنی و آن فریضه حجّ و فریضه ولایت است که باید حج را به مردم بیاموزی و خلیفه خود را معرفی کنی و بدان که هیچ گاه زمین را از حجّت خالی نگذاشته‌ایم. اینک تو باید حج بگزاری با هر که استطاعت داشته باشد. پس از

انجام فریضه حج، در راه بازگشت به مدینه، به غدیر خُم، سه میلی «جحفه» رسیدند. جبرئیل در همانجا نازل شد و پیامی بدین مضمون از جانب خداوند به پیامبر^(ص) ابلاغ نمود: «ای محمد! خداوند متعال به تو سلام رسانده و می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾: ای رسول! آنچه را از سوی پروردگارت بر تو فرو آمده، برسان و اگر این نکنی، پیام او را نرسانده باشی و خدا تو را از [فتنه و گزند] مردم نگاه می‌دارد» (المائدة/۶۷)».

۲- واقعه سقیفه بنی ساعده

سقیفه بنی ساعده سایبانی مشرف بر بازار بود که در مقابل خانه سعد بن عبادة قرار داشت. در آن دوران، انصار در زیر این سایبان جمع می‌شدند و در باب خیر و صلاح خود گفتگو می‌کردند. سقیفه بنی ساعده تا روز وفات پیامبر^(ص) اهمیتی نداشت، ولی از آن روز به بعد، محلّ یک واقعه مهم شد که مسیر جامعه مسلمانان را عوض کرد و یک سلسله حوادث از این نقطه سرچشمه گرفت که در تمام بلاد اسلامی پراکنده گردید. سقیفه محلّ بروز اختلاف‌ها در میان مسلمانان با دیدگاه‌ها و رویکردهای مختلف گردید. حوادث سقیفه از پیچیده‌ترین و شگفت‌انگیزترین حوادث و پدیده‌های اجتماعی و سیاسی تاریخ اسلام است. بررسی این واقعه تاریخی، بسیار حسّاس و دشوار است.

واقعه سقیفه بنی ساعده در منابع بسیاری به تفصیل آمده است (برخی از آنها عبارتند از: جلد ۲ شرح ابن ابی الحدید؛ جلد ۳ تاریخ طبری؛ جلد ۳/ الطبقات الکبری؛ جلد ۴ سیره ابن هشام؛ جلد ۱ الإمامة و السياسة؛ سقیفه و فدک جوهری و...).

بسیاری از انصار، از جمله بزرگان ایشان، به دلیل ترسی که از تسلط قریش داشتند و بدون توجه به بیعتی که در غدیر خُم با علی^(ع) کرده بودند و یا از روی احتمال عدم موفقیت او در امر خلافت، ابتدا در منزل سعد بن عبادة تجمع کردند و آنگاه به دلیل اینکه منزل او گنجایش نداشت، به سقیفه بنی ساعده رفتند تا سعد بن عبادة را که صحابی گرامی رسول خدا^(ص) و رئیس قبیله

خزرج بود، به جانشینی آن حضرت منصوب کنند. سعد بن عبادۀ با وجود بیماری، برای تصدّی مقام خلافت به سقیفه آمد. آنگاه مدینه را شهر انصار خواند و آنان را به لحاظ موقعیت ایشان نزد رسول خدا^(ص) و دفاع آنان از آن حضرت ستود و گفت: رسول خدا^(ص) به دیار ما نزول اجلال فرمود و اسلام با مقاومت و جهاد ما گسترش یافت و مهاجرین به کمک ما پناه و سامان یافتند. رسول خدا^(ص) راضی از انصار دنیا را ترک گفت. پس چاره کار را باید شما بیندیشید، نه دیگران. شما انصار برای تصدّی خلافت سزاوارتر از دیگرانید. در این میان، خبر تجمع انصار به وسیله دو نفر به نام‌های عُویم بن ساعده و معن بن عدی به عُمَر رسید. عُمَر نیز پس از شنیدن خبر، بلافاصله ابوبکر و ابوعبیده جراح را آگاه کرد و به اتفاق به سقیفه رفتند. در پاسخ سعد، همه انصار بانگ برآوردند که رأی و اندیشه‌ات کاملاً درست و سخنانت راست و متین است و ما هرگز برخلاف تو کاری انجام نخواهیم داد و تو را به حکومت و زمامداری انتخاب می‌کنیم. در این هنگام، عُمَر برای سخن گفتن از جای خود برخاست، اما ابوبکر از سخن گفتن عُمَر جلوگیری کرد و خود از جا برخاست و حمد و سپاس خدا را به جا آورد و آنگاه از سابقۀ مهاجرین و اینکه آنان در میان همه عرب در تصدیق رسالت پیامبر^(ص) پیشگام بوده‌اند، یاد کرد و گفت: مهاجران نخستین کسانی بودند که روی زمین به عبادت خدا پرداختند و به پیامبرش ایمان آوردند. آنان دوستان نزدیک و از بستگان پیامبرند و به همین دلیل، در گرفتن زمام حکومت از دیگران سزاوارترند.

ابوبکر پس از این سخنان از فضیلت انصار سخن راند و ادامه داد: البته پس از مهاجرین و سبقت گیرندگان در اسلام، کسی مقام و منزلت شما انصار را نزد ما نخواهد داشت. در این لحظه، عُمَر از جا برخاست و در تأیید سخنان ابوبکر گفت: به خدا سوگند که عرب به حکومت و فرمانروایی شما سر فرود نخواهند آورد، اما با حکومت و زمامداری کسی که از خاندان نبوت و پیامبری باشد، مخالفت نخواهند کرد. چه کسی می‌خواهد در برابر ما به ستیز و مخالفت برخیزد، در حالی که ما از بستگان و خاندان او هستیم. کسی مخالفت ما نمی‌کند، مگر آنکه به گمراهی افتاده یا به گناه آلوده شده، یا به گرداب هلاکت افتاده باشد... . وقتی حضرت علی^(ع) این احتجاج عُمَر را شنید، فرمود: «اِخْتَجُّوا بِالشَّجَرَةِ وَ اَضَاعُوا الثَّمَرَةَ: به درخت احتجاج کردند و میوه آن را ضایع نمودند!» (نهج البلاغه/ خ ۶۷).

در این میان، ابو عبیده جراح وارد نزاع شد و به انصار گفت: شما نخستین کسانی بودید که به یاری رسول خدا^(ص) و دفاع از دین برخاستید. اکنون در تبدیل و تغییر دین و اساس وحدت مسلمانان نخستین کسان نباشید. پس از سخنان زیرکانه و تأثیرگذار ابو عبیده و همراهی بشیر بن سعد خزرجی که از بزرگان خزرج بود و حسادتی بین او و سعد بن عباده وجود داشت، شرایط برایشان فراهم شد. ابوبکر برخاست و عمر و ابو عبیده را برای بیعت به جمع معرفی کرد. آن دو بلافاصله یک صدا گفتند: به خدا قسم، در جمعی که تو باشی، هرگز ما جرأت پیشی بر تو را نداریم، در حالی که تو مصاحب و یار غار رسول خدا^(ص) هستی. در ادامه، عبدالرحمن بن عوف رو به جمع کرد و گفت: ای گروه انصار! با همه فضایل شما، در میان شما، کسی مانند ابوبکر و عمر پیدا نمی‌شود. در این میان، منذر بن ابی‌الرقم برخاست و گفت: ما برتری قریش را منکر نیستیم، به‌ویژه که در میان ایشان مردی است که اگر برای به دست گرفتن زمام امور حکومت پیش قدم شود، کسی با او به مخالفت بر نمی‌خیزد. انصار منظور منذر را دریافتند و یک‌صدا فریاد زدند: ما فقط با علی بیعت می‌کنیم. عمر خود می‌گوید: سر و صدا و همه‌مهمه حاضران برخاست و سخنان نامفهوم از هر گوشه شنیده می‌شد تا آنجا که ترسیدم اختلاف، موجب از هم گسیختگی شیرازه کار ما شود. این بود که به ابوبکر گفتم: دستت را دراز کن. عمر می‌خواست دست در دست ابوبکر بگذارد، اما بشیر بن سعد خزرجی پیشدستی کرد و با ابوبکر بیعت کرد. قبیلۀ اوس برای به خلافت نرسیدن خزرجی‌ها ادعای عمر و یارانش را نسبت به ریاست قریش پذیرفتند و همگی با ابوبکر بیعت کردند.

ابوبکر جوهری در کتاب سقیفه خود آورده است: «عمر در روز سقیفه بنی‌ساعده، همان روزی که با ابوبکر بیعت کرد، کمر همّت خود را بسته بود و پیشاپیش ابوبکر می‌دوید و فریاد می‌زد: توجّه! توجّه! مردم با ابوبکر بیعت کردند» (جوهری، ۱۴۱۳ق: ۵۳). بدین ترتیب، آن گروه که ابوبکر را در سقیفه همراهی کردند و او را به خلافت برگزیدند، در مدینه به هر کس که می‌رسیدند، او را به طرف ابوبکر می‌کشاندند و بیعت می‌گرفتند.

۳- جریان دگرگونی امر خلافت

پیامبر^(ص) پیوسته از ابتدای دعوت و انداز مردم برای پذیرفتن اسلام و پرستش خدای یکتا و دوری از شرک و عادات جاهلیت، مسئله وصایت و خلافت را مورد توجه قرار می‌داد و همواره می‌فرمود: «این امر بر عهده خداست» و به مناسبت‌های مختلف و طبق فرمان خداوند متعال، علی^(ع) را در این جایگاه معرفی می‌فرمود، به طوری که هر چه پیامبر^(ص) به سال‌های آخر عمر خویش نزدیک می‌شد، این معرفی شکل جدّی‌تری به خود می‌گرفت، لذا گروه دوم از منافقین داخل مدینه در برابر آن واکنش نشان دادند و برای رسیدن به هدف خود که زاییده آمال و آرزوهایشان بود، شروع به توطئه کردند. ایشان در توطئه‌های خود تا مرحله طرح و اجرای ترور پیامبر^(ص) پیش رفتند (ر.ک؛ مجلسی، ۱۳۹۲ق، ج ۲۸: ۸۹). هرچند منافقین قریش از همان ابتدا سعی داشتند با رفتارهایی که از خود بروز می‌دادند؛ مانند مخالفت‌هایشان با صلح حدیبیه و عهدنامه آن (ر.ک؛ ابن‌هشام، ۱۳۸۵، ج ۲: ۲۱۵)، رهبری پیامبر^(ص) را زیر سؤال ببرند و از این راه، خود را مسلمان‌تر از پیامبر بنمایانند، اما هیچ‌گاه در این امر توفیق حاصل نمی‌نمودند، البته این گونه حرکات که در تاریخ ده‌ساله عمر ایشان بعد از هجرت کم نبود، یک فایده برایشان در بر داشت و آن اینکه افرادی که در مسلمانی آنان اما و اگر بود و دگرانی که در پی فرصت برای انتقام‌جویی از پیامبر^(ص) و اهل بیت گرامی او بودند، شخص ایده‌آل خود را می‌یافتند تا در وقت لازم دور او را بگیرند و برای رسیدن به اهداف شوم خود او را یاری نمایند.

ویلفرد مادلونگ از قول کایتانی می‌نویسد: «نظریه لامنس (مثلاً قدرت ابوعبیده و دو تن از هم‌پیمانانش) مناسب‌ترین تبیین ریشه‌های خلافت است. الهام‌بخش اقدام‌های مشترک این مثلاً، خلیفه دوم بود. او شعور عملی و سیاسی لازم را داشت و رحلت محمد^(ص) را پیش‌بینی کرده بود و قول و قرارهای لازم برای مسئله جانشینی را با پشتکار و به بهترین وجه تدارک دیده بود» (مادلونگ، ۱۳۸۸: ۳۱).

علامه عسکری زیر عنوان شعارهای اجتماع‌کنندگان در سقیفه، به شعارهای دو گروه انصار و مهاجرین (قریش) حاضر در سقیفه می‌پردازد و در پایان می‌گوید: «پس از بیان آنچه گذشت، می‌توانیم داستان کودتای سقیفه را درک کنیم» (عسکری، ۱۳۸۸: ۵۴ و ۵۵) و آنگاه به کودتای

سقیفه و چگونگی بیعت با ابوبکر می‌پردازد. استاد رسول جعفریان دربارهٔ انتخاب خلیفهٔ اول می‌نویسد: «در انتخاب خلیفهٔ اول قرائنی وجود دارد که حکایت از نوعی توطئهٔ قبلی و یا حداقل، تفاهم و هماهنگی حزب مخالف بنی‌هاشم پیش از بیعت داشت» (جعفریان، ۱۳۸۹: ۲۳۲).

خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید: ﴿وَإِذْ أَسْرَأَ النَّبِيُّ إِلَىٰ بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا فَلَمَّا نَبَّأَتْ بِهِ وَأَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ عَرَفَ بَعْضَهُ وَأَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ فَلَمَّا نَبَّأَهَا بِهِ قَالَتْ مَنْ أَنْبَأَكَ هَذَا قَالَ نَبَّأَنِيَ الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ﴾ (به خاطر بیاورید) هنگامی را که پیامبر یکی از رازهای خود را به بعضی از همسرانش گفت، ولی هنگامی که وی آن را افشا کرد و خداوند پیامبرش را از آن آگاه ساخت، قسمتی از آن را برای او بازگو کرد و از قسمت دیگر خودداری نمود. هنگامی که پیامبر همسرش را از آن خبر داد، گفت: چه کسی تو را از این راز آگاه ساخت؟ فرمود: خداوند عالم و آگاه مرا باخبر ساخت! ﴿التَّحْرِيمُ/۳﴾. وقتی به این کلام وحی الهی می‌نگریم، متوجه این موضوع می‌شویم که دو نفر از همسران پیامبر^(ص) با دانستن سری از جانب ایشان، برای پدرانشان جاسوسی نمودند و آن سری را به اطلاع پدرانشان رساندند و آن سری، توطئهٔ ایشان برای به دست گرفتن خلافت بعد از رحلت پیامبر^(ص) و موفقیت آن دو نفر بود و بالأخره اینکه علامه عسکری در ذیل این آیه چنین بیان می‌کند: «نقشهٔ آن دو برای بعد از حیات پیامبر^(ص) است که خود زیربنای سقیفه شد. آن نقشه چنان بود که اولی و دومی، ابوعبیدهٔ جراح، سالم، مولای اُبی‌حذیفه، و عثمان برای رسیدن به حکومت بعد از پیامبر^(ص) هم‌سوگند شدند و این قرار را در نامه‌ای نوشتند و آن را به امانت نزد ابوعبیده جراح گذاشتند» (عسکری، ۱۳۸۸: ۳۰).

علامه مجلسی در باب سوم از جلد ۲۸، بحار/الأنوار ابتدا به نقل از کافی با ذکر اسانید از قول امام باقر^(ع) آورده است که ایشان فرمود: «با پدرم داخل کعبه شدیم. بعد از اقامهٔ نماز بر روی سنگ سرخ مرمرین بین دو ستون، پدرم فرمود: در این محل گروهی جلسه کردند که اگر رسول خدا^(ص) از دنیا رفت، نگذارند خلافت به دست احدی از اهل بیت او بیفتد. من از او پرسیدم: آنها که بودند؟ فرمود: اولی و دومی و ابوعبیدهٔ جراح و سالم». سپس به نقل از تفسیر علی بن ابراهیم قمی ذیل آیات ۷ تا ۱۰ سورهٔ مجادله، از قول سلیمان بن خالد می‌گوید: «از امام محمد باقر^(ع) دربارهٔ اینکه خدا می‌فرماید اگر سه نفر نجوا کنند، خداوند چهارمی آنهاست، آنها کیانند؟ فرمود: فلان، فلان و

أبوفلان آمینهم. آن هنگام که در داخل کعبه جمع شدند و بین خود صحیفه‌ای نوشتند که اگر محمّد از دنیا رفت، نگذارند امر خلافت به اهل بیت او بازگردد». علامه مجلسی اضافه کرد که منظور از فلان، فلان و أبوفلان، خلیفه اول، خلیفه دوم و ابوعبیده جراح می‌باشد. آنگاه از قول علی بن ابراهیم قمی آورده است که شاهد این حدیث، بعد از تلاش ایشان در سقیفه برای اجرای مفاد صحیفه و به دست گرفتن خلافت و بیعت برای ابوبکر، اواخر حکومت خلیفه دوم است که برای تعیین خلیفه بعدی می‌گوید: اگر سالم، مولای اَبی حذیفه، یا ابوعبیده جراح زنده بودند، بی‌شک یکی از آنها به عنوان خلیفه برگزیده می‌شد و نیازی به شورا نبود. این صحیفه به امین جمع، ابوعبیده سپرده شد و او آن را در کعبه مدفون نمود و تا اوایل حکومت عمر در آنجا بود. حضرت علی^(ع) به آن چنین اشاره می‌فرماید: «مَا أَحَبَّ إِلَيَّ أَنْ أَلْقَى اللَّهَ بِصَحِيفَةٍ هَذِهِ: چقدر دوست دارم که خدا را با این صحیفه ملاقات کنم» (ابن حنبل، بی تا، ج ۱: ۱۰۹). فردای آن روز همگی در نماز صبح پیامبر^(ص) حاضر شدند. پیامبر^(ص) رو به ابوعبیده کرد و فرمود: «بِحَبِّ بَخٍّ مِنْ مِثْلِكَ وَ قَدْ أَصْبَحْتَ أَمِيناً هَذِهِ الْأُمَّةُ: تبریک! تبریک! تبریک به مثل تویی که به یقین امین این گروه شدی!» (مجلسی، ۱۳۹۲ق، ج ۲۸: ۱۰۵). سپس این آیه را تلاوت فرمود: ﴿فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُمُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لَيْسَتْ رَأْيًا بِهِنَّ تَمَنَّا قَلِيلًا فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ: پس وای بر آنان که نوشته‌ای با دست خود می‌نویسند، سپس می‌گویند: این، از سوی خداست، تا آن را به بهای کمی بفروشند. پس وای بر آنان از آنچه با دست خود نوشتند و وای بر آنان از آنچه از این راه به دست می‌آورند!﴾ (البقره/۷۹). سپس ادامه می‌دهند و می‌فرمایند: «حال و روز این آقایان در این امت مانند این آیه است: ﴿يَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَلَا يَسْتَخْفُونَ مِنَ اللَّهِ وَهُوَ مَعَهُمْ إِذْ يُبَيِّنُونَ مَا لَا يَرْضَى مِنَ الْقَوْلِ وَكَانَ اللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطًا: آنها زشتکاری خود را از مردم پنهان می‌دارند، اما از خدا پنهان نمی‌دارند و هنگامی که در مجالس شبانه، سخنانی را که خدا راضی نبود، می‌گفتند، خدا با آنها بود و خدا به آنچه انجام می‌دهند، احاطه دارد﴾ (النساء/۱۰۸).

در کتاب *التشر و الطی* آمده است که میثاق اولیّه آن موقع انجام شد که پیامبر در مسجد خیف مسلمین را به تمسک به ثقلین (کتاب الله و عترت خود) وصیت فرمود. چهار نفر از ایشان در کعبه

وارد شدند و صحیفه‌ای در آنجا نوشتند: «إِنَّ أَمَاتَ اللَّهِ مُحَمَّدًا أَوْ قَتِيلًا لَا يُرَدُّ هَذَا الْأَمْرُ فِي أَهْلِ بَيْتِهِ: اگر خدا جان محمد را گرفت و یا کشته شد، امر خلافت در خاندان او نباید قرار گیرد» (ابن طاووس، ۱۴۰۹ق، ج ۱: ۴۵۵). بعد از واقعه غدیر نیز طرح قتل پیامبر را در «هرشی» ریختند که ناموفق ماند. پس این آیه نازل شد: ﴿أَمْ أُبْرِمُوا أَمْرًا فَإِنَّا مُبْرِمُونَ * أَمْ يَحْسَبُونَ أَنَّا لَأَنسَمِعَ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ بَلَىٰ وَرُسُلْنَا لَدَيْهِمْ يَكْتُبُونَ﴾. بلکه آنها تصمیم محکم بر توطئه گرفتند. ما نیز اراده محکمی (درباره آنها) داریم! * آیا آنان می‌پندارند که ما اسرار نهانی و سخنان درگوشی آنان را نمی‌شنویم؟ آری، رسولان (و فرشتگان) ما نزد آنها هستند و می‌نویسند! ﴿(الزخرف/۸۰-۷۹).

اصحاب صحیفه ملعونه با عنوان اهلالعقده و یا اهل‌العقد از قول ابی بن کعب در کتاب‌های اهل سنت مانند جلد ۴ از مسترشد جریر طبری و جلد ۳ شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید و طبقات کبری ابن سعد و دیگران آورده شده است که خلاصه‌ای از آن در ادامه ذکر می‌شود.

بعضی ناقل را ابن عمر عوفی و بعضی جندب بن عبدالله بجلی معرفی نموده‌اند که گفته است: «برای کسب علم به مدینه آمدم. پس داخل مسجد رسول خدا^(ص) شدم. مردم را دیدم حلقه حلقه نشسته، با هم صحبت می‌کردند. به حلقه‌ای وارد شدم که در آن مردی نشسته بود و چنان لباس پوشیده بود که انگار تازه از سفر آمده است. چیزی می‌گفت که من این طور شنیدم: «هَلَكَ أَصْحَابُ الْعُقْدَةِ وَ رَبُّ الْكَعْبَةِ وَ لَا أَسَىٰ عَلَيْهِمْ» و چند بار تکرار کرد. راوی ادامه می‌دهد: در کنارش نشستم و اصل ماجرا را پرسیدم، برخاست، دوباره پرسیدم. از دیگران پرسیدم: او کیست؟ گفتند: او سیدالمسلمین ابی بن کعب است. ابی گفت: وای بر تو! چرا نزد من آمدی؟ سپس گفت: خدایا! با تو عهد می‌بندم، اگر تا جمعه حیاتی باقی بود، آنچه را از رسول خدا^(ص) شنیدم، بیان دارم و از سرزنش سرزنش‌کنندگان هم نمی‌ترسم و پروایی ندارم که زنده بمانم و یا کشته شوم. راوی می‌گوید: از پیش او بازگشتم تا روز جمعه منتظر بمانم، اما فردای آن روز، یعنی پنج‌شنبه، برای کاری از خانه خارج شدم. دیدم مردم شلوغ کرده‌اند. پرسیدم چه شده است؟! گفتند: ابی بن کعب مُرد».

احمد بن حنبل می‌گوید: آنچه از ظاهر الفاظ روایت به دست می‌آید، منظور از «عقد» و یا «عقدة» در کلام ابی بن کعب، همان معاهده و سوگندنامه‌ای است که برای گمراهی امت محمد^(ص)

و به هلاکت رساندن ایشان نوشته شد و من آن را در آثار اهل بیت که از طریق شیعه رسیده است، دیده‌ام. می‌توان توطئه‌چینی منافقین قریش برای رسیدن به هدف خود را که حذف پیامبر^(ص)، اهل بیت او و به دست گرفتن حکومت بود، در سه مرحله زیر مورد بررسی قرار داد.

۳-۱) قبل از حجّة‌الوداع

۳-۱-۱) توطئه قتل پیامبر^(ص) در راه بازگشت از تبوک

تبوک نام دژ بلند و استواری است که در کنار چشمه آبی در نوار مرزی شام و شمالی‌ترین نقطه حجاز قرار داشت. نفوذ و انتشار سریع اسلام و پیروزی‌های درخشان، به‌ویژه فتح مکه و تسلیم شدن قریش در برابر اسلام، پشت دشمنان را به لرزه درآورده بود. لذا امپراطور روم بر آن شد که با لشکری عظیم و منظم و تا دندان مسلح بر مسلمانان بتازد و بدین وسیله، از نفوذ و گسترش اسلام جلوگیری کند و پایه‌های متزلزل حکومت خود را استحکام بخشد. پیامبر^(ص) برای جلوگیری از حمله روم و حفظ اسلام، به جمع‌آوری سپاهی عظیم اقدام فرمود. گردآوری این سپاه به دلیل توطئه منافقین با مشکلات فراوانی روبه‌رو شد. منافقین به طور جدی به توطئه‌چینی‌های فراوانی دست زدند، آنچنان که پیامبر^(ص) برای آماده‌سازی سپاه خود به زحمت افتاد، حتی برای تشکیل سپاه به دنبال بعضی می‌فرستاد تا آنها را برای شرکت در جنگ تحریض نماید. منافقین با نشر اکاذیب در میان مسلمانان، عزم ایشان را برای شرکت در نبرد سست می‌کردند. ایشان برای شکستن روحیه مسلمانان و ایجاد رعب و وحشت در دل آنان، از قدرت و تجهیزات آنچنانی رومیان سخن می‌راندند و یا دوری راه و گرمای شدید را به اذهان مسلمانان القاء می‌کردند. خلاصه اینکه طرح ایشان این بود که تا آنجا که می‌شد، از تعداد سپاه مسلمین بکاهند و در نتیجه، شکست برای پیامبر^(ص) و سپاهش حتمی گردد. در این صورت، پیامبر^(ص) در صحنه نبرد گشته می‌شد و یا اینکه با قبول شکست، در راه مدینه با حمله کینه‌توزان به شهادت می‌رسید. مرحله دیگر طرح ایشان، کودتا و اشغال مدینه بود و پیامبر^(ص) به وسیله جاسوسان خود از مرکز توطئه و طرح‌های ایشان باخبر گشت. مرکز توطئه را آتش زد و بر سرشان خراب نمود و برای حفظ مدینه از اشغال ایشان، حضرت علی^(ع) را به جای خود در مدینه ابقاء نمود و آن حدیث ماندگار را ایراد فرمود: «إِنَّ الْمَدِينَةَ

لَا تَصْلُحُ إِلَّا بِي أَوْ بِكَ وَ أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي: ای علی! مدینه اصلاح ندارد جز به وجود من یا به وجود تو و تو از من به منزله هارونی از موسی، جز اینکه پیغمبری پس از من نخواهد بود» (کراجکی، ۱۴۱۰ق، ج ۲: ۱۸۱). بعد از همه تدبیرها و تلاش‌های پیامبر^(ص)، سی هزار سپاه به رهبری آن حضرت عازم تبوک شدند. بدون جنگ و با نهایت صلابت روم را به عقب راندند و به مدینه بازگشتند. در راه رفت و بازگشت، منافقین به اعمال فشار و آزار پیامبر^(ص) ادامه دادند تا آنجا که در یکی از گردنه‌های مسیر بازگشت، طرح قتل پیامبر را به اجرا گذاشتند. دوازده نفر از منافقین که هشت نفر ایشان از قریش و چهار نفر آنان اهل مدینه بودند، تصمیم گرفتند که شتر پیامبر^(ص) را از گردنه‌هایی که در میان راه مدینه و شام قرار داشت، رم دهند و حضرت را در دل درّه بیفکنند. خدا به واسطه جبرئیل، پیامبر^(ص) را از این توطئه آگاه ساخت و این توطئه نیز با مدیریت پیامبر^(ص) و همکاری حذیفه بن یمان و عمّار یاسر خنثی گردید و پیامبر^(ص) به سلامت و فاتحانه به مدینه بازگشت (ر.ک؛ سبحانی، ۱۳۸۹: ۸۷۸).

پس از مرور مطالب این بخش درمی‌یابیم که توطئه از جانب منافقین قریش برای حذف پیامبر^(ص) و اهل بیت او و نیز غصب خلافت به طور رسمی و تشکیلاتی از کی آغاز گردیده است. لازم به ذکر است که از این دوره، مخالفت‌ها در مقابل فرمان‌ها و دستورهای پیامبر^(ص) به صورت علنی آغاز گردیده است، همچنان که بعضی از زمان پیامبر^(ص) در خانه آن حضرت، نقش رابط و جاسوس را بر عهده گرفتند و اسرار پیامبر^(ص) را برای پدرانشان بازگو می‌کردند و این نقش را تا لحظه رحلت پیامبر^(ص) به خوبی ایفا می‌کردند. خداوند به وسیله وحی پیامبر^(ص) را آگاه فرمود (التحریم/۴-۳) و آن حضرت^(ص) از اعمال و رفتار ایشان بسیار آزرده می‌شدند.

۲-۱-۳) حجة الوداع تا آخرین لحظات عمر پیامبر^(ص)

سال دهم هجری سالی بود که جبرئیل^(ع) پیامبر^(ص) را از پایان عمرش خبر داد و از جانب خداوند، آن حضرت را مأمور انجام فریضة حج و فریضة ولایت نمود (ر.ک؛ مجلسی، ۱۳۹۲ق، ج ۳۷: ۲۰۱). ابلاغ فریضة حج جز در حج امکان پذیر نبود؛ زیرا دستورها و احکام الهی حج باید در حین مناسک حج آموزش داده شود، اما اینکه ابلاغ ولایت در موسم حج چه جایگاهی دارد، باید

پذیرفت که این بهترین تدبیر الهی بود در هنگامی که جمعیت بسیاری از مسلمین در یک زمان و یک مکان، آن هم حین اعمال حج در مکه اجتماع می‌کنند، امر ولایت به امت اسلام ابلاغ شود؛ زیرا هر حاجی مبلغ دیگری برای ابلاغ این پیام خواهد شد و بهترین سوغات حاجی برای خانواده، دوستان و اطرافیان خود بیان وقایع پیش آمده در سفر است.

پیامبر^(ص) در میان انبوهی از مسلمانان مراسم را آغاز فرمودند و در عرفات و منی، هنگام طواف سوار بر قصواء، مقدمه ابلاغ ولایت را آغاز کردند و در عرفه خطبه نسبتاً طولانی ایراد فرمودند که در اواخر آن حدیث معروف ثقلین است: «أَيُّهَا النَّاسُ! إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ - مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا وَ لَنْ تَزُولُوا، كِتَابَ اللَّهِ وَ عُرْتِي أَهْلَ بَيْتِي، فَإِنَّهُ قَدْ نَبَّأَنِي اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ - أَنَّهُمَا لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْخَوْضَ: هان! ای مردم! در سخنان من دقت کنید و بیندیشید. من در میان شما دو چیز گرانبها به جا می‌گذارم که اگر به آنها چنگ بزنید، هرگز گمراه نمی‌شوید و نمی‌لغزید: یکی کتاب خدا و دیگری عترت و اهل بیتم. آن دو هرگز از هم جدا نمی‌شوند تا سر حوض به من رسند» (همان، ج ۲۷: ۶۹).

منافقان با شنیدن این پیام‌ها مرحله جدید اقدام‌های خود را آغاز کردند. آنها به چیزی جز نیل به هدف فکر نمی‌کردند و برای نیل به آن هیچ محدودیت و مانعی را پس از ایراد سخنان شفاف پیامبر^(ص) بر نمی‌تافتند. پس از ایراد خطبه در عرفه، عزم ایشان برای برچیدن وصایت و خلافت علی^(ع) راسخ‌تر گردید. پنج نفر از ایشان در کعبه گرد هم آمدند و عهدنامه‌ای تنظیم کردند و بر سر آن میثاق بستند و تا پای جان هم‌قسم شدند. این عهدنامه همان صحیفه ملعونه می‌باشد که پیشتر شرح آن آمد و حضرت علی^(ع) آن را به رُخ برخی از منافقین می‌کشید (ر.ک؛ هلالی، ج ۲: ۲۳۱ و ۲۳۲). اصحاب این صحیفه عبارت بودند از: خلیفه اول و دوم، ابوعبیده جراح، سالم و عثمان، و مفاد آن این بود که علی را از رسیدن به خلافت منع و خلافت را بین خودشان حفظ کنند. برای همین بود که عمّر در هنگام مرگ از فقدان ابوعبیده جراح و سالم، مولای حذیفه، اظهار تأسف می‌کرد و می‌گفت: «اگر ایشان زنده بودند، بی‌شک خلافت را به آن دو واگذار می‌کردم» (جوهری، ۱۴۱۳ق: ۸۴). در تعیین عمّر به عنوان خلیفه دوم هم این جریان آشکار می‌شود. ابوبکر هنگام مرگ، عثمان را طلبید و گفت بنویس: «بسم الله الرحمن الرحيم». این آن چیزی است که ابوبکر بن ابی‌قحافه به

مسلمانان وصیت می‌کند. اما بعد... در اینجا ابوبکر بیهوش شد، عثمان نوشت: اما بعد... من بر شما عمر بن خطاب را خلیفه قرار دادم و از خیر شما کوتاهی نکردم و چون ابوبکر به هوش آمد، گفت: بخوان. عثمان نوشته را خواند. ابوبکر گفت: الله اکبر! ترسیدی مسلمان‌ها بعد از من گرفتار اختلاف شوند؟ بله، همین را می‌خواستیم بگویم» (عسکری، ۱۳۸۸: ۳۱؛ به نقل از تاریخ طبری).

در زمان مرگ عمر، او نیز شورا را طوری ترتیب داد که عثمان برای خلیفه شدن رأی بیاورد. این شواهد تاریخی به واسطه اهل سنت نیز نقل گردیده است و هیچ گونه جایی برای انکار برایشان وجود ندارد. ایشان بعد از هم‌قسم شدن با واقعه بزرگتری روبه‌رو شدند؛ واقعه‌ای که نص‌قرآنی هم بر تأیید خلافت حضرت علی^(ع) وارد اذهان بیش از یکصد و بیست هزار مسلمان شده بود. اینجا بود که منافقین برای جلوگیری از پیشرفت و استحکام پایه‌های خلافت و بر باد رفتن آرزوهای بیست‌ساله خود طرح قتل پیامبر^(ص) را کشیدند تا اینکه در گردنه «هرشی» دست به کار شدند و همانند گردنه راه تبوک به مدینه، شتر پیامبر^(ص) را برمانند تا به همراه راکب خود به ته دره سقوط کند و باعث مرگ پیامبر شود!

این گروه نیز همان دوازده نفر و با همان ترکیب بودند. این وضعیت نشان می‌دهد که در این مرحله، رویارویی منافقین قریشی با پیامبر^(ص) و فرمان‌های الهی آن حضرت درباره خلافت علی^(ع) یک حالت جدی و تا حدودی علنی به خود گرفته بود، به گونه‌ای که عبدالله بن عمر می‌گوید: «كُنَّا نُخَيِّرُ بَيْنَ النَّاسِ فِي زَمَنِ النَّبِيِّ فَتُخَيَّرُ أَبَا بَكْرٍ...» در زمان پیامبر^(ص) میان مردم برمی‌گزیدیم، پس ابوبکر را برگزیدیم» (بخاری، ۱۴۰۱ق، ج ۵: ۲۴۳). در جای دیگر می‌گوید: «كُنَّا نَقُولُ وَرَسُولُ اللَّهِ^(ص) حَيٌّ: أَفْضَلُ أُمَّةٍ نَبِيٍّ»^(ص) بعده ابوبکر... ما می‌گفتیم که بهترین فرد امت پیامبر بعد از او، ابوبکر است، در حالی که پیامبر هم زنده بود» (سجستانی، بی‌تا: ح ۴۶۲۸).

خلاصه فحوای این روایات آن است که قبل از رحلت پیامبر^(ص) جنگ نرمی در سطح جامعه مدینه شکل گرفته بود، چون بعد از ورود منافقین به مدینه، اصحاب صحیفه در کعبه و در منزل ابوبکر جلسه‌ای منعقد کردند و حاضران در آن جلسه، مدعویینی بودند از بزرگان بنی‌امیه؛ مانند معاویه بن ابی‌سفیان، عکرمة بن ابی‌جهل، صفوان بن امیه و دیگران مانند بعضی از انصار و ابوموسی

اشعری که جمعیت آنان به بیش از سی نفر می‌رسید. از ویژگی‌های این افراد آن بود که ایشان اشراف و اُمّرای قبیله‌های خود و در نتیجه، تأثیرگذار در جوشش‌های اجتماعی بودند و دو نفر از همسران پیامبر نیز که غمّر نام آنها را نزد ابن‌عبّاس فاش ساخته بود، جاسوس‌های این تشکیلات در خانه پیامبر^(ص) بودند. در این نشست، صحیفه دوم، نوشته شد که متن آن در بخش پیشین آمد. بیعت با علی^(ع) در غدیر شکسته شد و عملیات آماده‌سازی جامعه مدینه آغاز گردید. زمزمه برتری ابوبکر و آزادی در اینکه خلیفه از هر تیره و طایفه‌ای می‌تواند باشد، بلند شد. بنابراین، جوّ ناآرامی در مدینه پدیدار شد. در این موقع بود که پیامبر^(ص) برای مقابله با این بحران و دفع خطر، دستور تشکیل سپاهی را به فرماندهی اُسامه بن زید برای جنگ مقابل رومیان صادر فرمود. پیامبر^(ص) تمام منافقین و اعوان و انصار آنان را که رقم آنان را تا چهار هزار نفر اعلام کرده‌اند، داخل این سپاه کرد (ر.ک؛ عسکری، ۱۳۸۷: ۹۲) و فرمان حرکت داد و چندین بار فرمود: «لَعَنَ اللهُ مَنْ تَخَلَّفَ عَن جَيْشِ اُسامَةَ: خداوند لعنت کند هر کس را که از حضور در سپاه اُسامه تخلف ورزد» (جوهری، ۱۴۱۳ق: ۷۷).

تشکیل این سپاه در هفته آخر عمر پیامبر^(ص) با کار شکنی‌های منافقین همراه بود. منافقین در این مرحله به صورت رسمی و علنی رو در روی پیامبر قرار گرفتند و بهانه‌های بسیاری برای همراه نشدن با این لشکر و نرفتن زیر پرچم اُسامه بن زید آوردند، اما پیامبر^(ص) با قدرت تمام ایشان را وادار کردند که با این لشکر از مدینه خارج شوند و هر که را از این امر تخلف کرد، لعن فرمود. این تدبیر پیامبر^(ص) برای دفع شرّ و خنثی شدن میثاق ایشان برای غصب خلافت بود، تا مدینه از وجودشان پاک گردد (همان: ۸۳) و خلافت حضرت علی^(ع) بعد از رحلت ایشان تثبیت گردد. در اینجا ارتباط بین دو همسر پیامبر و پدرانشان این تدبیر پیامبر^(ص) را خنثی نمود. ایشان در شب قبل از رحلت، با اصحاب خود از لشکر اُسامه خارج، سپس مخفیانه وارد مدینه شدند و در یک ارتباط دوطرفه با دخترانشان منتظر فرصت برای انجام کارهای لازم شدند. یکی از کارهای مهم ایشان، نماز ابوبکر در محراب پیامبر^(ص) بود که عایشه او را خبر کرد و به او گفت این بهترین فرصت برای توجیه اقدام فردای توست. پس بشتاب و از این فرصت بهره لازم را ببر. پیامبر^(ص) برای خنثی کردن توطئه ایشان با سخت‌ترین شرایط، بر روی دوش علی^(ع) و ابن‌عبّاس در مسجد حاضر شد.

ابوبکر را کنار زد و خود در حالت نشسته نماز جماعت را با مسلمین اقامه فرمود و بر پایین ترین پله منبر نشست و سخنانی ایراد فرمود. این سخنان، آخرین سخنان پیامبر^(ص) در مسجد و در جمع مسلمانان بود. اگر کمی با دقت به این خطبه توجه شود، این درک حاصل می‌شود که پیامبر^(ص) نوید دوران سیاهی را می‌دهد. پیامبر^(ص) هشدار بزرگی را به مردم می‌دهد و با آن حال تب و مریضی، بار دیگر حدیث ثقلین را تکرار و به مردم می‌فرماید: «مبادا مانند بنی‌اسرائیل که بر سر جانشین موسی^(ع) اختلاف کردند، اختلاف کنید! مبادا بر سر حوض از شما بپرسم چرا بر سر دو ثقل که در بین شما خلیفه قرار دادم، اختلاف نمودید! ... و بالأخره هشدار پیامبر^(ص) بر ارتداد امت بود (ر.ک؛ مجلسی، ۱۳۹۲ق، ج ۲۸: ۱۱۱). آخرین پرده توطئه مرحله دوم از جانب منافقین در خانه پیامبر^(ص) اجرا شد و آن هنگامی بود که پیامبر^(ص) بعد از آمدن از مسجد به خانه فرمود: قلم و کاغذی بیاورید تا برایتان مطلبی را بنویسم که بعد از آن هرگز گمراه نشنویید و اختلاف نکنید. عُمر که ریاست و کیاست این تشکیلات بر عهده‌اش بود و تمام امور را اداره و مدیریت می‌کرد، با گروهی از منافقین در آنجا حضور داشت. بلافاصله برخاست و با جمله سخیفی مانع از این کار شد. او گفت: «إِنَّ الرَّجُلَ لَيَهْجُرَ، حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ: این مرد هذیان می‌گوید! کتاب خدا ما را کافی است!» (هلالی، ۱۴۱۶ق: ۸۷۷ و بخاری، ۱۴۰۱ق، ج ۱: ح ۱۱۴).

امت اسلامی به چه چیزی نیازی دارد؟! پیامبر چه می‌خواست بگوید که از نظر عُمر لازم نبود و کتاب خدا کفایت می‌کرد؟! مطلب این نوشته همان چیزی بود که تشکیلات منافقین فریشی به خاطر آن مدت‌ها بود تلاش می‌کردند و با توطئه‌های پی‌درپی سعی در نابودی آن داشتند. برای موفقیت در ممانعت آن، حتی از گشتن پیامبر^(ص) نیز ابایی نداشتند. حال اولین جوانه موفقیت با عمل عُمر در پیش روی مسلمانان، در محضر پیامبر^(ص) و اهل بیت او^(ع) بر شاخه آرزوهایشان پدیدار گشت. پس از این واقعه جبران‌ناپذیر، پیامبر^(ص) رحلت فرمود، در حالی که عُمر برای رسیدن به هدف شوم خود صاحب موفقیت بزرگی شده بود. توطئه‌های ایشان در این مدت، یعنی از غدیر تا رحلت پیامبر^(ص)، مثمر ثمر واقع شده بود و ایشان منتظر فراهم آمدن زمینه برای اجرای آخرین مرحله توطئه خود شدند که همان غصب خلافت بود.

۳-۱-۳) بعد از رحلت پیامبر (ص)

یکی از برنامه‌های منافقین برای رسیدن به هدف خود، ایجاد زمینه برای باور مردم بود، به صورتی که ابتدا با جعل حدیث از پیامبر (ص) شایعه کردند که پیامبر (ص) فرموده است نبوت و خلافت در یک جا جمع نمی‌شود و خداوند نصیب ما اهل بیت را در آخرت قرار داده است (ر.ک؛ هلالی، ۱۴۱۶ق، ج ۲: ۶۳۶). با این شعار، پایه‌های خلافت امیرالمؤمنین علی (ع) را سُست کردند. حالا هر گروهی به این باور رسیده بود که خلافت به هیچ گروه خاصی تعلق ندارد و این باور و تحریک بعضی از منافقین انصار که در جلسه‌های توطئه‌چینی مأمور به این تحریک شده بودند، مانند عُویم بن ساعده، اسید بن خُصیر، بشیر بن سعد خزرجی، باعث شد انصار که به حق نقش بسزایی در شکل‌گیری و رشد حکومت اسلامی داشتند، مدعی این خلافت شوند و بدون اینکه متوجه باشند، بازیچه توطئه‌های منافقین شدند و سقیفه را بر پا کردند. اگر با دقت به سقیفه توجه شود، این نکته حائز اهمیت به دست می‌آید که در تمام جریان سقیفه، بحث و گفتگو پیرامون لیاقت و برتری انصار نسبت به دیگر گروه‌ها بود. اگرچه سعد بن عبادة به عنوان نامزد رهبری و خلیفه معرفی شد، اما هیچ بیعتی واقع نشد. وقتی جلسه خوب آماده شد، عوامل منافق انصاری، عُمَر را که منتظر ایشان بود، خبر کردند (ر.ک؛ طبری، ۱۳۶۳، ج ۳: ۲۰۶). او هم مخفیانه ابوبکر و ابوعبیده جراح را خبردار کرد و وارد سقیفه و داخل بحث و گفتگوی ایشان شدند. در تاریخ، این نکته به صورت واضح مطرح است که کم‌کم صحبت انصار برای خلافت رو به سوی حضرت علی (ع) می‌رود: «إِنَّ النَّاسَ يَقُولُونَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) أَوْصَى إِلَيَّ عَلِيًّا (ع)»: (در سقیفه) مردم می‌گفتند: رسول خدا (ص) ما را به خلافت علی (ع) وصیت فرموده است» (جوهری، ۱۴۱۳ق: ۵۲). منذر بن اُبی‌أرقم نیز برخاست و به مدعیان خلافت گفت: «در میان مهاجر مردی هست که اگر برای به دست گرفتن زمام امور دست دراز کند، کسی با او مخالفت نمی‌کند. منظور منذر بن اُبی‌أرقم، علی بن اُبی‌طالب بود» (یعقوبی، بی‌تا، ج ۲: ۱۲۳).

در پی این سخن، جوّ سقیفه به هم ریخت و سر و صدای حاضران از هر طرف برخاست. انصار در یک لحظه فهمیدند چه کلاهی بر سرشان رفته است و چگونه بازیچه قرار گرفته‌اند، لذا همه یکصدا فریاد می‌زدند که ما فقط با علی بیعت می‌کنیم. عُمَر از گرایش شدید انصار به علی ترسید و اندیشید که این جلسه‌ای که با ترفند بسیار ظریف بر پا گشته، اکنون به نفع علی (ع) تمام می‌شود و

تمام نقشه‌های ایشان، یعنی اصحاب صحیفه ملعونه، بر باد می‌رود، لذا با عجله به ابوبکر گفت دستت را دراز کن. آنگاه او و چند نفر از انصار از گروه توطئه، ابوعبیده و سالم با ابوبکر بیعت کردند و کار را به اتمام رساندند و آن کاری را که نباید می‌شد، به سرانجام دلخواه منافقان رسید. وقتی بیعت انجام شد، منافقان حاضر در جلسه برای بیعت به سمت ابوبکر هجوم آوردند. تاریخ گواهی می‌دهد که بسیاری از انصار حاضر در جلسه و از جمله اطرافیان سعد بن عبادۀ و خود سعد بن عبادۀ و خانواده‌اش از بیعت خودداری کردند (ر.ک؛ ابن قتیبه دینوری، بی تا: ۱۷).

اصحاب صحیفه، ابوبکر را در میان خود قرار دادند و به مسجد پیامبر^(ص) بردند و افراد آنان، چنان‌که ذکر شد، جمعیتی بالغ بر چهار هزار نفر بود، مراحل اولیۀ تثبیت خلافت ابوبکر را به پایان رساندند. ایشان به سرکردگی عمر چنان رعب و وحشتی در مدینه ایجاد کردند که تا مدت‌ها مردم مدینه، حتی بزرگان آن مانند ابی‌بن کعب جرأت بیرون آمدن از خانه‌هایشان را نداشتند، حتی بعضی هم که میل شدید به بیعت با علی^(ع) را داشتند، به خانۀ آن حضرت پناه بردند و در کنار ایشان مانده بودند. اینجا بود که شیطان قول خود را برای اغواء و گمراهی مردم به انجام رساند و به وسیله عوامل و یارانش، امت پیامبر اکرم^(ص) را به انحراف و ضلالت کشاند و تا به امروز این امت از اختلاف و انشقاق که در آن روز برایش رقم زدند، رنج می‌برد و برای نیل به امت واحد، ظهور قائم آل محمد^(عج) را انتظار می‌کشد.

۴-۱-۳) امت و پذیرش توطئه

آنچه که همواره ذهن آدمی را به خود مشغول می‌دارد و آزار می‌دهد، این است که چگونه امت اسلامی که در غدیر خم حضور داشتند و در مدینه همواره سفارش‌های پیامبر^(ص) در مورد علی^(ع) و اهل بیت او و وصایت و خلافت ایشان را به چشم خود دیدند و با گوش خود شنیدند، از فرمان الهی در غدیر خم روی برتافتند و از حاصل سقیفه تمکین نمودند؟! برای رسیدن به پاسخ این سؤال باید امت اسلامی صدر اسلام را با یک تجزیه و تحلیل عمیق و کامل مورد بررسی و شناسایی قرار داد. بخشی از امت اسلام را گروهی به نام منافقین تشکیل می‌دادند که با بررسی تاریخ صدر اسلام و مطابقت آن با فرمایش‌های قرآن کریم در دو سورۀ منافقون و توبه می‌فهمیم که منافقین در امت

اسلامی به دو گروه تقسیم می‌شوند. اگرچه این دو گروه در اعمال و رفتارشان نسبت به پیامبر^(ص) و اسلام مشابهت‌هایی دارند، ولی اساساً دو اصالت متفاوت دارند. گروه اول منافقان که سوره منافقون برای معرفی ایشان نازل گردید، همان منافقین مدینه و گروه انصار پیامبر^(ص) می‌باشند که سرکرده ایشان عبدالله بن ابیّ بود و علت دشمنی او با پیامبر^(ص) و دین اسلام به یک رویداد مهم در زندگی او بازمی‌گشت. بزرگترین قبایلی که مردم یثرب را تشکیل می‌دادند، عبارت بودند از قبیله‌های اوس و خزرج. این دو قبیله، عمده جمعیت یثرب را به خود اختصاص داده بودند. برای ریاست بر یثرب همواره بین ایشان جنگ و نزاع رخ می‌داد، به گونه‌ای که در این رقابت هر کدام کشته و مجروح بسیاری می‌دادند. به همین دلیل، این شهر هیچ‌گاه پیشرفت نمی‌کرد. مدت‌ها بود که این دو قبیله از راه مذاکره و گفتگو سعی بر این داشتند تا بر امارت فردی بر کلّ یثرب اتفاق نظر پیدا کنند و شخص نامزد برای این پُست و مقام، عبدالله بن ابیّ بود. عبدالله بن ابیّ کار را تمام شده می‌دانست، لذا تاج امیری خود را نیز سفارش داده بود. از طرفی دیگر، آوازه حضرت محمد^(ص) به گوش ایشان رسیده بود و در طیّ دو مرحله که در تاریخ به عنوان مذاکرات عقبة اولی و عقبة ثانیه معروف است، مذاکراتی انجام پذیرفت تا آن حضرت به یثرب بیاید و با رهبری او همه مردم مدینه مسلمان شوند و یک ملت یکپارچه در مقابل دشمنان از پیامبر اسلام حمایت کنند.

پس از این توافق‌ها، پیامبر^(ص) به یثرب رفت. با رهسپار شدن آن حضرت، اسلام یثرب را فراگرفت. تأثیر آمدن اسلام به یثرب آنقدر بالا بود که اختلاف‌های قبیله‌ای کم‌فروغ شد و موضوع ریاست عبدالله بن ابیّ منتفی گردید. نام این شهر متأثر حضور پیامبر^(ص) به مدینه‌التبیّ تغییر یافت و بدین نام مشهور گردید. عبدالله بن ابیّ بعد از مدتی بر اثر بیماری سخت در سال ششم هجری درگذشت (ر.ک؛ طباطبائی، ۱۳۷۰، ج ۱۹: ۵۷۴). با مرگ عبدالله بن ابیّ کار این گروه از منافقین که آنها را گروه اول منافقین می‌نامیم، ضعیف شد و کم‌کم در سایه گروه دوم منافقین قرار گرفتند و با مدیریت آنان در ضربه زدن به اسلام کوشیدند. آنچه باید دانست این است که منافقین انصار با تمام آنچه انجام دادند، هرگز نتوانستند تأثیری ماندگار در مقابل حرکت اسلام و پیشرفت‌های آن داشته باشند.

اما گروه دوم منافقان که از مهاجرین و اکثر ایشان قریشی بودند، چه به لحاظ ساختار و چه به لحاظ رفتار از پیچیدگی‌های خاصی برخوردار بودند. اولین هسته‌های تشکیل‌دهنده این گروه مسلمانانی بودند که در همان سال‌های اول ظهور اسلام در مکه ایمان آوردند. یکی از فایده‌های اسلام برای اسلام‌آورنده این بود که او را از گذشته‌اش جدا می‌کرد؛ یعنی شخصیت یک مسلمان از ابتدای مسلمانی او شکل می‌گرفت و شخصیت، رفتارها و عناوین او در گذشته دیگر مورد توجه قرار نمی‌گرفت و یا حتی به فراموشی سپرده می‌شد، لذا بعضی افراد که دارای شخصیت‌های پست اجتماعی بودند و یا به بدنامی شهره بودند و یا حتی افرادی که به دلیل جنایت‌های خود نسبت به مسلمانان تحت تعقیب بودند، با اسلام آوردن از تمام گذشته خود جدا می‌شدند و با شخصیت جدید مسلمانی از وضعیت بسیار مطلوبی برخوردار می‌شدند. اینان غالباً از روح ایمان واقعی محروم و نسبت به معارف آن بیگانه بودند.

گروه دیگری از منافقین، افرادی بودند که اسلام را موقعیت مناسبی برای پیشرفت شخصی خود می‌پنداشتند و با آرزوها و آمال خاصی به آن می‌گرویدند و در طول عمر مسلمانی خویش همواره سعی در شاخص نشان دادن خود در بین مسلمانان داشتند. گروه دیگری از روی اجبار، آنگونه که چاره دیگری برایشان وجود نداشت، مسلمان شدند؛ مانند مشرکین و یا کافرانی که در جنگ شکست می‌خوردند و برای حفظ جان و مال خویش به مسلمانی ایشان پناه می‌بردند. از جمله این افراد، «طُلُقَاء» در فتح مکه را می‌توان نام برد. گروهی نیز به خاطر ایجاد روابط خویشاوندی سببی با پیامبر^(ص) مسلمان شدند. گروهی نیز اشتباهی مسلمان شدند؛ یعنی اول با فکر و هدف خاصی مسلمان شدند، بعدها از مسلمان شدن خود پشیمان شدند، اما از ترس جان به ظاهر مسلمان باقی ماندند. این گروه را بیشتر، یهودیان تازه‌مسلمان تشکیل می‌دادند.

خلاصه اینکه همه این افراد هسته‌های تشکیل‌دهنده گروه دوم منافقین بودند. رفتار ایشان نیز بدین گونه بود که سعی می‌کردند خود را از بهترین صحابی رسول خدا^(ص) نشان دهند، لذا طرح فامیل شدن با پیامبر^(ص) را نیز ریختند و اکثر آنان دختران و خواهرانشان را به عقد پیامبر^(ص) در آوردند و یا از پیامبر^(ص) برای ازدواج دختر گرفتند. در هنگام نماز نیز همواره در صف اول و پشت سر پیامبر^(ص) می‌ایستادند. هرگاه پیامبر در جنگی شرکت می‌کرد، هر چند آنجا در صف‌های آخر

می‌ایستادند و از خود رشادتی نشان نمی‌دادند، اما حضور خویش را به رُخ همگان می‌کشاندند. این گروه از منافقین برای رسیدن به آمال و آرزوهای خویش، خود را در صف اول مسلمین قرار می‌دادند. با این روش، خود را به عنوان صحابی رتبه اول به جامعه اسلامی شناساندند تا بتوانند در بالاترین سطح بر امت اسلامی تأثیرگذار باشند. ایشان نیز از ایمان به خدا و رسول او بهره‌ای نداشتند، به طوری که بعضی از آنها، آنگونه که گفته‌اند و در تاریخ وارد شده است، خدا و معاد را باور نداشتند و یا حتی طرح قتل پیامبر^(ص) را ریختند و با دُخت گرامی او آن طور رفتار کردند که منجر به شهادت آن بانوی گرامی شد. خداوند در سوره توبه ایشان را به جامعه اسلامی معرفی فرموده است. همچنین در آیه ۱۳ سوره مدّثر نخستین هسته منافقان را معرفی نمود. در این آیه، خداوند مردم مکه را به چهار دسته کافران، اهل کتاب، مؤمنان و بیماردلان تقسیم فرمود. منافقان را با عبارت (وَلَيَقُولَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ) در برابر سه دسته دیگر قرار داد و به کار شکنی‌های آنان اشارت فرمود. حال می‌توان به جواب رسید. تمام منافقین عزم خود را برای رسیدن به هدف خویش، یعنی نابود ساختن حقّ علی^(ع) در خلافت و حقّ بهره‌مندی امت از وجود کامل و شامل آن یگانه رادمرد تاریخ اسلام، جزم نمودند. ایشان از هیچ فکر و عمل علیه پیامبر^(ص) فروگذاری نکردند؛ اموری مثل توطئه قتل پیامبر^(ص)، جعل حدیث، مخالفت آشکار با فرمان‌های پیامبر^(ص)، توهین به آن بزرگوار، مشوّش ساختن افکار عمومی نسبت به حضرت علی^(ع)، اینکه او حریص به حکومت و امارت می‌باشد و... ایجاد فضای خفقان و رُعب و وحشت، امت مسلمان را در خانه‌ها حبس کرد و جعل حدیث و شهادت دروغ بر صحّت حدیث عدم خلافت اهل بیت، دسته‌ای از مسلمانان بی‌بصیرت را نیز مردّد ساخت...

۵-۱-۳) سرانجام توطئه

همان‌گونه که گفته آمد، منافقین با توطئه‌های پی‌درپی در سایه میثاقی به نام صحیفه ملعونه، به هدف خود که همانا عزل علی^(ع) از خلافت و غصب این جایگاه از سوی اصحاب صحیفه بود، نائل آمدند و با اجماع منافقین، ابوبکر را بر مسند خلافت نشانند؛ خلافتی که با کودتا و به پشتوانه چهارهزار نیروی تحت فرمان اشراف منافقین حاصل شد. سرتاسر مدینه در خفقان بود. جنازه پیامبر^(ص) از دوشنبه تا چهارشنبه روی زمین بود و مدّعیان خلافت مشغول استحکام پایه‌های

قدرت و گرفتن بیعت از مردم بودند. حضرت علی^(ع) همراه بنی‌هاشم بدن پیامبر^(ص) را تجهیز کردند و بعد از دو روز و پس از زیارت مسلمانان و نماز بر پیکر پیامبر^(ص)، آن حضرت را به خاک سپردند.

عبّاس بن عبدالمطلب همراه برخی دیگر، حضرت علی^(ع) را متّهم به کوتاهی کرد و از او فاصله گرفت. دستگاه خلافت از این موضوع نهایت استفاده را کرد و برای تطمیع او و فرزندانش وارد کار شد. حضرت علی^(ع) طبق وصیت پیامبر^(ص) مأمور به تکفین و تدفین پیامبر^(ص) بود. در این حین، کار خلافت به وسیله منافقین یکسره شد. عبّاس، عموی پیامبر^(ص)، در آن موقعیت از علی^(ع) خواست وارد معرکه شود و پیشنهاد اولین بیعت با او را داد، اما علی^(ع) فرمود که طبق وصیت پیامبر^(ص) اوّل باید این کار را به پایان برسانم. آنگاه که مردم دچار اضطراب و سردرگمی شدند، جز علی و بنی‌هاشم، ابوذر، مقداد، سلمان و عده‌ای اندک، کسی باقی نماند. عُمر به ابوبکر گفت: همه مردم با تو بیعت کردند، جز این مرد و اهل بیت او و این چند نفر. اکنون به سراغ او بفرست. ابوبکر ابتدا «قنُذ»، پسر عموی عُمر، را به سراغ حضرت علی^(ع) فرستاد و به او گفت به علی بگو: «خلیفه پیامبر را اجابت کن». حضرت علی^(ع) در جواب فرمود: «به خدا قسم! پیامبر تو را خلیفه قرار نداد و تو خوب می‌دانی که خلیفه پیامبر کیست» (هلالی، ۱۴۱۶ق، ج ۲: ۵۸۶۳).

حضرت علی^(ع) سه شب حضرت زهرا^(س) را بر چهارپایی سوار نمود، در حالی که حسنین (علیهماالسلام) همراه ایشان بودند. به در خانه انصار و مهاجرین رفت، اما ایشان عذر آوردند و گفتند: دیر شده است؛ زیرا با ابوبکر بیعت کرده‌ایم. ایشان بیعت با علی^(ع) را به فراموشی سپردند، اما به خاطر ترس بر بیعت با ابوبکر باقی ماندند. بیعت نکردن حضرت علی^(ع) و اهل بیت و کسانی که از شرّ فتنه به خانه او پناهنده شده بودند، باعث شد اصحاب صحیفه به خانه حضرت زهرا^(س) یورش برند و خانه را با اهل بیت آن به آتش کشند (ر.ک؛ جوهری، ۱۴۱۳ق: ۴۱). حضرت زهرا^(س) بر اثر صدماتی که در این آتش‌سوزی دید، پس از ۷۵ یا ۹۵ روز بعد از رحلت پیامبر^(ص) به شهادت رسید. حضرت علی^(ع) بعد از تدفین پیامبر^(ص)، حسب امر آن حضرت در خانه ماند تا قرآن را جمع‌آوری کند و به صورت یک کتاب مدوّن درآورد. عُمر آن قرآن را رد کرد و به علی^(ع) گفت: «ما را به قرآن تو نیازی نیست» (مجلسی، ۱۳۹۲ق، ج ۹۲: ۴۲).

نتیجه گیری

- ۱- واقعه غدیر خم و نصب حضرت علی^(ع) در آن روز، نه تنها از جانب بسیاری از مورّخین و محدّثین نقل و مورد تأیید واقع شده است، بلکه بحث خلافت حضرت علی^(ع) پیش از غدیر خم که پیامبر اکرم^(ص) به آن تصریح داشته نیز در تاریخ منعکس شده است.
- ۲- جریان غضب خلافت از جانب دیگران کاری از پیش طراحی شده بوده است، لذا عده‌ای بعد از جدی شدن خلافت حضرت علی^(ع) با دستور الهی (طبق آیه تبلیغ)، با تهیّه صحیفه‌ای طرح خود را عملیاتی کردند.
- ۳- سقیفه بنی ساعده برای به خلافت رساندن خلفاء تشکیل نگردید، بلکه تشکیل آن به خاطر جنگ نرمی بود که خلفاء و یاران ایشان برای ویران کردن پایه‌های خلافت حضرت علی^(ع) آغاز نموده بودند و ایشان از تشکیل آن خرسند شدند و بهره لازم را به نفع خود مصادره کردند، لیکن همگان باید بدانند که سرانجام، پیروزی با مؤمنان است، چون خداوند با آنان است: ﴿وَإِنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ (الأنفال/۹).

منابع و مأخذ

قرآن کریم.

نهج البلاغه.

ابن ابی الحدید، عبدالحمید بن هبة الله. (۱۴۰۴ق.). شرح نهج البلاغه. ۱۰ جلد. چاپ اول. قم: مکتبه آیه الله المرعشی النجفی.

ابن جریر طبری، ابوجعفر محمّد. (۱۳۶۳). تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده. ج ۴. چاپ سوم. تهران: انتشارات اساطیر.

_____ . (۱۴۱۵ق.). مسترشد. چاپ اول. قم: مؤسسه الثقافة الإسلامیة.

ابن حنبل، احمد. (بی تا). مسند احمد. لبنان - بیروت: دار صادر.

ابن خلکان، ابوالعباس شمس‌الدین. (۱۹۷۰م.). *وفیات الأعیان و أنباء أبناء الزمان*. لبنان: دارالثقافة.

ابن سعد، محمد بن سعد. (۱۳۴۷). *طبقات الكبرى*. بیروت: دارالصادر.

ابن طاووس، علی بن موسی. (۱۴۰۹ق.). *إقبال الأعمال*. چاپ دوم. تهران: دار الکتب الإسلامية.

ابن قتیبة الدینوری، ابومحمد. (بی تا). *الإمامة و السياسة؛ مصادر سيرة پیامبر و أئمه*. تحقیق طه محمد الزینی. القاهرة: مؤسسه الحلبي و شرکاه للنشر و التوزيع.

ابن هشام، عبدالملک. (۱۳۸۵). *سيرة النبوية*. ترجمه سید هاشم رسولی محلاتی. چاپ دهم. تهران: کتابچی.

امینی، عبدالحسین. (۱۴۱۶ق.). *الغدیر*. چاپ اول. قم: مرکز الغدیر.

بخاری، محمد بن اسماعیل. (۱۴۰۱ق.). *صحیح البخاری*. استانبول: دار الفکر.

جعفریان، رسول. (۱۳۸۹). *تاریخ خلفاء*. چاپ هشتم. قم: دلیل ما.

جوهری، ابوبکر. (۱۴۱۳ق.). *السقیفة و فدک*. تحقیق محمدهادی امینی. چاپ دوم. لبنان - بیروت: شركة الکتبی للطباعة و النشر.

سبحانی، جعفر. (۱۳۸۹). *فروع ابدیت*. چاپ بیست و نهم. قم: بوستان کتاب.

سجستانی، ابوداود سلیمان بن اشعث. (۱۴۱۰ق.). *مسند أبي داود*. چاپ اول. بیروت: دارالفکر.

طباطبائی سید محمدحسین. (۱۳۷۰). *المیزان فی تفسیر القرآن*. ترجمه سید محمدباقر موسوی همدانی. چاپ چهارم. قم: بنیاد علمی و فکری علامه.

عسکری، سید مرتضی. (۱۳۸۸). *سقیفه*. چاپ دوم. تهران: منیر.

_____ . (۱۳۸۷). *عبدالله بن سبأ*. چاپ ششم. قم: دانشکده اصول‌الدین.

غزالی، امام ابوحامد محمد. (۱۳۸۵ق.). *سر العالمین*. چاپ دوم. نجف: مکتبه الثقافة الدینیة.

کراجکی، محمد بن علی. (۱۴۱۰ق.). *کنز الفوائد*. چاپ اول. قم: دار الذخائر.

مادلونگ، ویلفرد. (۱۳۸۸). *جانشینی محمد (ص)*. ترجمه احمد نمایی و جواد قاسمی. چاپ چهارم. مشهد: آستان قدس رضوی.

مجلسی، محمدباقر. (۱۳۹۲ق.). *بحار الأنوار؛ الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار*. ۱۱۱ جلد. تهران: مکتبة الإسلامیة.

هلالی، سلیم بن قیس. (۱۴۱۶ق.). *أسرار آل محمد (عليهم السلام)*. به کوشش محمدباقر انصاری زنجانی خویینی. قم: منشورات دلیل ما.

یعقوبی، احمد. (بی تا). *تاریخ یعقوبی*. قم: مؤسسه نشر فرهنگ و اهل بیت.